

## نشریه‌ی ادبیات پایداری

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره‌ی دوم، بهار ۱۳۸۹

### بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدّس\* (علمی - پژوهشی)

دکتر عنایت الله شریف پور

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

فاطمه لشکری

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات مقاومت

دانشگاه شهید باهنر کرمان

#### چکیده

پدیده‌ی دفاع مقدّس همراه با هشت سال مقاومت سرافرازانه‌ی مردم این مرز و بوم بر تمامی جنبه‌های زندگی آنان، خصوصاً بر ادبیات و فرهنگ تأثیر نهاد و موجب تولّد ادبیات خاص دفاع مقدّس گردید. تأثیر جنگ را در تمامی انواع ادبی، به ویژه ادبیات داستانی می‌توان مشاهده نمود. در خلق حماسه‌های جنگ، زنان نیز همچون مردان سهم بزرگی داشته‌اند و این حماسه‌های جاودان در ادبیات داستانی، خصوصاً در داستان‌های کوتاه به تصویر کشیده شده است.

این مقاله به بررسی نقش زن در چند داستان کوتاه دفاع مقدّس پرداخته است. هدف از این بحث، بیان نقش زنان از دیدگاه جامعه‌شناختی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدّس می‌باشد. زنان براساس نقش‌هایشان در این داستان‌ها دسته‌بندی شده‌اند و برای هر نقش، نمونه‌ای از داستان‌های کوتاه آورده شده است. برای هر داستان، نخست خلاصه‌ای از آن بیان گردیده و سپس، با استفاده از نمونه‌هایی از نثر داستان، به تحلیل نقش زنان در این گونه داستان‌ها، پرداخته شده است. در این مقاله، داستان‌های کوتاه دفاع مقدّس به دو دوره‌ی زمانی تقسیم می‌گردد و زنان، نقش‌های خاصی را در هر یک از داستان‌ها دارند که این نقش‌ها، در هر دوره به طبقه‌های مختلفی تقسیم شده است.

#### واژگان کلیدی

ادبیات معاصر، دفاع مقدّس، داستان کوتاه، زن.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۸۹/۲/۲۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: E.Sharifpour@mail.uk.ac.ir

## ۱- مقدمه

پدیده‌ی جنگ هشت ساله، بزرگترین رویداد کشور ما در طول دو سه دهه‌ی اخیر به حساب می‌آید. این جنگ با جوهره‌ی تدافعی و آزادی‌خواهانه، تأثیرات شگفت‌آوری بر جوانب گوناگون زندگی اجتماعی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی، ادبی و حتی شخصی مردمان این مرز و بوم بر جای نهاد. همزمان با این رخداد پرتلاطم، نویسندگان ادبیات داستانی در ثبت و درج هنری لحظات پرتلاطم این واقعه، همّت گماشتند؛ تا ریشه و هویت تاریخی این ملت را به هنگام وزش تند بادهای حوادث هول‌انگیز، استوار و ماندگار نمایند. با توجه به اهمیت این برهه‌ی سرنوشت‌ساز، در تاریخ فکری و فرهنگی این مملکت، تحلیل جامعه‌نگرانه، از جریان‌های ادبی این دوره، به ویژه ادبیات داستانی، امری ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا ادبیات داستانی، پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از پیکره‌ی دفاع مقدس است.

"آثار داستانی که از یکی دو دهه‌ی پیش از انقلاب مورد استقبال قرار گرفته بود، به فاصله‌ی دو سه سالی پس از انقلاب با سرعت روزافزونی رو به گسترش نهاد. به طوری که تقریباً آثار داستانی دهه‌ی ۱۳۶۰ از نظر کمی، با همه‌ی آثار پدید آمده در نیم قرن پیش از آن برابری می‌کند..." (یا حقی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۶).

یکی از شاخه‌های ادبیات داستانی، داستان کوتاه است. "داستان کوتاه در حقیقت ثبت لحظه‌ها و وقایعی کوتاه از حوادثی ماندنی است و قطعه‌ای از یک برهه‌ی خاص را در ذهن‌ها ثبت می‌نماید. نخستین داستان‌های کوتاه چند سال قبل از اولین رمان‌های اجتماعی منتشر می‌شوند." (میرعابدینی، ۱۳۷۷، ص ۷۸).

اما با کمی دقت و تفحص در ادبیات داستانی در می‌یابیم که "در میان انواع ادبیات داستانی، داستان‌های کوتاه، کمتر از دیدگاه جامعه‌شناختی تجزیه و تحلیل شده‌اند... از میان آثاری که طی سال‌های ۴۵ تا ۷۵ به بررسی جنبه‌های اجتماعی ادبیات فارسی پرداخته‌اند، تعداد آثاری که به بررسی داستان‌های کوتاه اختصاص یافته‌اند، شاید نزدیک به صفر باشد." (کوثری، ۱۳۸۶، Sajad..ir).

یکی از نقش‌های مهم جامعه‌شناختی در ادبیات داستانی، خصوصاً در داستان‌های کوتاه، نقش زنان است. اساساً زن مسلمان ایرانی، در ادبیات فارسی مقام

شایسته‌ای نداشته است. "شعر کلاسیک ایران، زن را به صفت یار و دلدار و دلبر شناخته و غالباً از او به بی وفایی و مکر و خیانت یاد کرده است. در دواوین شعرا و کتب نویسندگان، خیلی به ندرت می‌توان به وصف زنان خوب و فرمانبر و پارسا برخورد" (آرین پور، ۱۳۸۲ ص ۴).

اما به تدریج چهره‌ی زن در نوشته‌های نویسندگان ایرانی دگرگون می‌گردد. "نویسندگانی مانند مرتضی مشفق کاظمی، یحیی دولت آبادی، عباس خلیلی دیگر نه از دلربایی، بلکه از جهان معنوی زنان سخن می‌گویند." (همان، ص ۱۷).

محتوای ادبیات داستانی، پس از انقلاب به گونه‌ای دیگر تغییر پیدا کرد و داستان‌ها، خصوصاً در بیان نقش زنان مسیر متفاوتی را طی نمودند که با گذشته تفاوت آشکاری داشت. "انقلاب، محتوای مورد نظر خود را توصیه کرد. بنابراین، تکامل ادبیات داستانی، تا حدود طبیعی صورت گرفت و در عین آن که از نظر محتوا تغییراتی یافت، برای دگرگون ساختن ارزش‌ها و سنت‌های پیشین و نوجویی در فنون و سبک داستان هم تلاش‌هایی صورت گرفت." (یا حقی، همان ص ۲۶۶).

با آغاز جنگ تحمیلی، زنان از جمله کسانی بودند که در جنگ دوشادوش مردان، در صحنه‌های نبرد، به حماسه آفرینی پرداختند. بیان این حماسه‌های زیبا، در بسیاری از آثار به وجود آمده در ادبیات انقلاب اسلامی، مشهود است.

در ادبیات داستانی ما نیز، خصوصاً در داستان‌های کوتاه، زنان نقش به‌سزایی در آفریدن حماسه‌های باشکوه دفاع مقدس دارند. جنگ در داستان‌های کوتاه، جلوه‌ی ملی دارد و نویسندگان در این گونه داستان‌ها موفق شده‌اند هر یک، گوشه‌ای از زندگی مردم را در سال‌های جنگ به خوبی نمایش دهند. این جستار بر آن است تا ضمن احترام به گام‌های برداشته شده و ارج گذاری فروتنانه به زحمت کسانی که در این زمینه دست به قلم برده‌اند، نقش مؤثر زنان را در چند داستان کوتاه دفاع مقدس مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

"با آغاز سال هفتاد بیش از ۱۱۶۰ داستان کوتاه، در باره ی جنگ تحمیلی در مطبوعات چاپ شده ... در همین زمان نیز ۲۱۰ داستان بلند به چاپ رسیده است." (مرادی، ۱۳۷۷، hawezeh.com).

نگاهی کلی به داستان‌های دهه‌ی شصت نشان می‌دهد که اکثریت قابل توجه داستان‌هایی که زن در آن‌ها نقش اصلی دارد، در روابط روحی اش با مرد، بیشتر در کانون خانواده مطرح می‌گردد. مطرح شدن زن در خانواده، در واقع نشان‌دهنده ی تغییرات اجتماعی و سیاسی از یک سو و تحولات ارزشی نویسندگان این دوره، از سوی دیگر است. تحقیقات به دست آمده نشان می‌دهد که ۱۷۰ عنوان کتاب در رابطه با نقش زن در دفاع مقدّس به چاپ رسیده است که تعداد قابل ملاحظه ای از آن‌ها کتاب‌های داستان، فیلمنامه، مقالات و یا سخنرانی‌های تنظیم شده در کنگره و همایش‌های برگزار شده است (محمودی، ۱۳۸۵ havideshahed.com).

داستان‌های زیادی در طول دفاع مقدّس از زنان و حماسه‌های آن‌ها چه در طول جنگ و یا پس از آن سخن به میان آورده اند که در بسیاری از آن‌ها نیز زنان محوریت داستان را به عهده داشته اند. "از ۴۷۰ رمان و داستان جنگ که مردان نوشته اند، در هشت مورد آن، جنگ بدون حضور زنان ترسیم گردیده است که حوادث این رمان‌ها اغلب در خط مقدم (صحنه‌های نبرد) اتفاق می‌افتد و از میان ۵۴ رمانی که درباره ی جنگ نوشته شده در ۱۱ اثر زنان، محور داستان قرار گرفته اند و در ۳۶ اثر باقی مانده، اگر چه زنان شخصیت اصلی نمی‌باشد؛ اما از شخصیت‌های فرعی و مهم و تأثیرگذار در روند داستان به حساب می‌آیند." (صادقی، ۱۳۸۶ mitrasadegi.com).

## ۲- تعریف نقش

"نقش به آن رفتاری اطلاق می‌شود که دیگران از دارنده ی یک منزلت معین انتظار دارند و منزلت، همان پایگاه اجتماعی یک فرد در گروه است" (کوئن، ۱۳۸۴ ص ۵۸).

یکی از نقش‌های مهم جامعه‌شناسی در ادبیات داستانی، نقش‌هایی است که زنان در این داستان‌ها به عهده دارند. زن به عنوان یکی از محورهای مهم زندگی اجتماعی، می‌تواند در فرهنگ و آثار یک کشور نیز جایگاه ویژه‌ای داشته باشد.

نقش‌هایی را که او به عنوان دارنده‌ی یک منزلت بزرگ اجتماعی، در جنگ به عهده دارد، از نظر جامعه‌شناختی قابل تأمل و بررسی است. در اغلب داستان‌های دفاع مقدس نیز با نقش‌زنانی روبه‌رو می‌شویم که چه در دوران دفاع مقدس و چه پس از آن تأثیر مهمی در وقایع و روند داستان‌های این مجموعه به جای نهاده‌اند.

### ۳- طبقه‌بندی داستان‌های جنگ

داستان‌های جنگ را می‌توان با معیارهای گوناگونی طبقه‌بندی کرد؛ اما رایج‌ترین تقسیم‌بندی در میان بسیاری از نویسندگان، تقسیم‌بندی داستان‌ها به دو دوره‌ی زیر می‌باشد:

۱- دوره‌ی اول شامل داستان‌هایی که همزمان با شروع جنگ تا پایان آن نوشته شده‌اند. (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸).

۲- دوره‌ی دوم داستان‌هایی هستند که پس از پایان جنگ تاکنون نوشته شده‌اند.

دوره‌ی اول شامل داستان‌هایی است که بار عاطفی قوی تری دارند و موضوعاتی مشابه در آن‌ها به چشم می‌خورد. دعوت به مقاومت و ایستادگی و شجاعت رزمندگان، موضوعات این‌گونه داستان‌ها است و خانواده‌پشتیبان عاطفی آن‌ها هستند.

در این داستان‌ها، همه‌ی عوامل داستانی برای تعمیق و ترویج مضامین حماسی - عاطفی دخیل می‌شوند. در داستان‌های این دوره، بعد تبلیغی اهمیت بیشتری دارد و مرگ یک شخصیت، تشویق افراد دیگر به مبارزه است. اما دوره‌ی بعد مضامین تازه‌ای وارد داستان می‌شود. روایت دلتنگی رزمندگان، مظلومیت‌ها، معلولیت‌ها و تنهایی‌هاست. توصیف خانواده‌ی رزمندگان، جانبازان و شهدا و

مشکلات پس از جنگ است. در دوره ی اول، نگاه عمومی نویسنده یک رویکرد ایده آل گرایانه است. این تلقی در تجلی حضور زنان در داستان هم نمود بارزی دارد. «زنان شخصیت هایی صبور، بردبار و شکیبا هستند که اگر چه مصیبت های فراوان را تحمل می کنند، اما شجاعانه و امیدوارانه برای رسیدن به پیروزی تلاش می کنند. اما روایت نقش زنان در دوره های بعد، روایت واقع گرایانه تری است، زنان این دوره زیر بار مصیبت ها و آفت های پس از جنگ می شکنند». (رک، میترا صادقی، [mitrasadegi.com](http://mitrasadegi.com)).

#### ۴- نقش زنان در داستان های کوتاه، از ابتدای جنگ تا پایان آن

##### ۴-۱- زنان درگیر جنگ شهرها

##### داستان کوتاه موج مهتاب

از کتاب مجموعه داستان یاسر... یاسر... احمد

##### خلاصه ی داستان

داستان حکایت از محاصره ی شهرها توسط نیروهای اشغالگر عراقی دارد و لحظه هایی را به تصویر می کشد که زن و مردی در آخرین لحظات، از چنگال خیل سربازان عراقی، می گریزند. زن در راه پایش دچار آسیب می شود و مرد هر چه تلاش می کند، نمی تواند او را وادار به ادامه ی راه کند. نیروهای عراقی، دیگر سر رسیده اند و مرد نیز دچار جراحت گردیده است. او دستش را به تپانچه می برد؛ در حالی که بعضی ها، دور تا دورشان را اشغال کرده اند و مرد تنها یک فشنگ برایش مانده است و او در آخرین لحظات برای حفظ ناموسش، آخرین فشنگ را در جمجمه ی زن خالی می کند و زن معصوم، از بیم نامردمی ها برای همیشه صدایش خاموش می شود.

#### تحلیل

این داستان شاید یکی از زیباترین تصویرهای حکایت مظلومیت زنان در طول تاریخ باشد که آسیب پذیری دردناک زنان را در طول جنگ، به تصویر کشیده است و آنجا که چاره ای نمی ماند، باید از بیم بدتر به بد تن در داد.



حالا پس از گذشت این همه سال، هر شب باد در جمجمه ای سوراخ شده می‌پیچد و نوایی غریب روستاییان را لبریز از ترس می‌کند. درست همین جا، کنار آبگیر کوچک، چه دل‌تنگم ملیحه» (همان، ص ۱۰).

## ۲-۴- زنان امداد رسان و پشتیبان

داستان کوتاه قواره ای برای دو نفر (زهرا یزدانپناه قره تپه)

از کتاب مجموعه داستان قواره ای برای دو نفر

### خلاصه‌ی داستان

داستان زنی که در ابتدای زندگی مشترکش با پسری که عاشق جنگ و جبهه است، مجبور می‌شود به اتفاق او به اهواز برود؛ اما پس از مدتی با اصرار از همسرش می‌خواهد که همراه او به تهران برگردد. همسرش او را روانه‌ی تهران می‌کند و خودش به جبهه برمی‌گردد و به شهادت می‌رسد. پس از مدتی زن با مرد دیگری ازدواج می‌کند که یکی از مجاهدین عراق است و باعث آشنایی آن‌ها نیز یکی از دوستان همسر سابقش است. او پزشک است و زن را تشویق می‌کند که به کلاس‌های امداد رسانی هلال احمر برود و دوره‌های امداد را بگذراند. او بر خلاف مردان دیگر، نه تنها به عشق و محبت زن نسبت به همسر اولش حسادت نمی‌کند، بلکه گاهی پنهان از چشم زن، بر سر مزار او می‌رود.

عاقبت با اتمام جنگ و آغاز جنگ‌های داخلی عراق، او بر خلاف مخالفت‌های زن، به کمک هموطنانش در عراق می‌شتابد تا به آن‌ها کمک کند. زن از رفتن با او سرباز می‌زند؛ اما پس از مدتی دوری از او، بالاخره تصمیم می‌گیرد که او نیز برای پیوستن به همسرش و کمک به شیعیان عراق که توسط مزدوران بعثی بمباران شده‌اند، به آن کشور برود.

### تحلیل

رنج‌های طاقت فرسای زن، که در اوایل ازدواجش او را از زندگی ناامید کرده است، گاهی توان را از او سلب می‌کند. علی‌رغم این که به عزم استوار



همسرش و راهی که او انتخاب کرده است، ایمان دارد؛ اما گاهی خستگی و تنهایی‌اش سبب می‌شود که از دردهای روزگار فریاد برآورد:

«هر دفعه می‌آمد مرخصی، سرش غر می‌زدم که باید بیاید تهران، یا مرا هم ببرد اهواز. بارها مرضیه نصیحتم کرده بود، اما من کوتاه نمی‌آمدم. از تنهایی خسته شده بودم. کارم شده بود خیاطی کردن و رفتن خانه‌ی مادرم...» (یزدان پناه، ۱۳۸۷، ص ۱۸).

زن جوان مثل هر زن دیگری دلش می‌خواهد همسرش در کنارش باشد و زندگی آرام و راحتی داشته باشد. از تنهایی به جان آمده است و برای همین هم به همسر جوانش، که عشقش رفتن به جبهه است، غر می‌زند و وقتی که همسرش پس از مدتی اقامت در اهواز، مجدداً آن‌ها را روانه‌ی تهران می‌کند، اما خودش با آن‌ها نمی‌آید، به حالت قهر رویش را از او بر می‌گرداند؛ ولی این دیدار آخرین دیدار او و همسرش است.

و اینکه که ماجرا را برای همسر دوّمش بیان می‌کند و او هم با سعه‌ی صدر به حرف‌هایش گوش می‌دهد، تازه عظمت و بزرگواری همسر دوّمش را که یکی از مجاهدین عراقی است درک می‌کند. خصوصاً وقتی که می‌فهمد که او گهگاه مخفیانه بر سر قبر فرهاد، همسر اوّلش، می‌رود. در حالی که زن هنوز دلش از فرهاد غمگین است و از او دلخور است.

«...می‌رفتم بهشت زهرا، امانه با بقیه، نه روزهایی که آن‌ها می‌رفتند. می‌رفتم امانه سر قبر فرهاد. گوشه‌ای پیدا می‌کردم و وقتی یک دل سیر گریه می‌کردم، بر می‌گشتم خانه» (همان، ص ۲۰).

و اکنون او علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری که میان همسر دوّم و همسر اوّلش می‌بیند، یک حس عجیبی دارد و همین حس اوست که هر لحظه گمان می‌کند که او همان فرهاد است.

زن به خاطر تشویق‌های همسرش دوره‌ی امداد و کمک‌های اولیه را می‌گذراند. و هیثم همسر دوّم او، که یک پزشک است، با دیدن صحنه‌های دلخراش کودکان زخمی در جنگ داخلی عراق، هوای رفتن به آنجا را می‌کند، تا به

کمک هموطنان بی دفاعش بشتابد. اما زن با همه‌ی عشقی که نسبت به او دارد، این بار هم نمی‌خواهد او را نیز مانند فرهاد تنه‌ایش بگذارد. بنا بر این، در مقابل تصمیم رفتنش، برای امداد و کمک به شیعیان عراق، با او مخالفت می‌کند.

«قرارمون این نبود... آگه می‌خواستی برگردی، از اوّل می‌گفتی... مگر از اوّل به تو احتیاج نداشتند!... پس برای چی به ایران فرار کردی؟! امن بازیچه‌ی تو هستم...؟!» (همان، ص ۳۰).

بالاخره مرد عازم کشورش می‌شود و زن دلشکسته دوباره در غم انتظاری سرد فرو می‌رود. دیگر ذوق و شوق انجام دادن کارهای خانه را ندارد. از این پس، تردیدی وجودش را فرا می‌گیرد. حس می‌کند که یک جای کارش اشتباه بوده است. پس توبه می‌کند و از خدا می‌خواهد که او را به خاطر خود خواهی اش ببخشد و از او می‌خواهد که کمکش کند که او هم برای امداد به هموطنان همسرش به کمک او بشتابد.

«فرهاد جان... تو به دادم برس... مرا ببخش... غلط کردم... هم در باره‌ی تو... هم درباره‌ی هیثم... به خدا سر خاکت هم می‌آیم... هیثم را به من برگردان» (همان، ص ۳۲).

## ۵- نقش زنان در داستانهای کوتاه، از پایان جنگ تا کنون

### ۱- ۵- زنان معلول و جانباز

داستان کوتاه آبی آسمان (نگین رحیمی میبیدی)

از کتاب مجموعه داستان چشم‌های شیشه‌ای

خلاصه‌ی داستان

رنا، زنی که در شغل مقدّس پزشکی به جامعه خدمت می‌کند، برادر خود را در جبهه‌های حق علیه باطل از دست داده است. او پس از ازدواجش داوطلبانه برای امداد رسانی به رزمندگان به جبهه می‌رود؛ اما در آنجا دچار حادثه گردیده و پایش را از دست می‌دهد.

اینک پس از بازگشت، همسرش که در یک شرکت معتبر مشغول به کار است، از داشتن همسری که معلول و ناقص است، شرم دارد. بنابراین، تصمیم می‌گیرد که او را طلاق بدهد و سپس، با امید و آرزوهای دور و درازی که در سر دارد، سوار اتومبیلش می‌شود که به طرف سرنوشت موهوم و خیالی خود برود؛ اما ناگهان در راه دچار سانحه می‌گردد. وقتی او را به بیمارستان می‌رسانند، رعنا بر بالین او حاضر می‌شود و او را عمل می‌کند، ولی او قطع نخاع می‌شود و اینک به جز شرمساری در مقابل رعنا که او را به خاطر نقص عضو سرزنش می‌کرده، چیزی برای گفتن ندارد.

### تحلیل

زن پزشک، بی‌ریا و جان‌برکف، به جای آن که مغرورانه در مطب طبابتش بنشیند و فکر کسب درآمد باشد، به خاطر اعتقاد و ایمان به هدف والایش که همان هدف برادر شهیدش است، به سوی جبهه‌های حق علیه باطل می‌شتابد؛ تا به یاری و امداد رزمندگان با ایمانی که همگی همچون برادر سرافرازش، هدفمند جان خود را بر سر آرمان‌های مقدسشان و دفاع از میهن بر کف دست نهاده‌اند، همّت گمارد. اما تقدیر پاهای او را از او می‌گیرد. گویی خداوند می‌خواهد امتحانش را از او نهایی کند و رعنا همچنان صبور و آرام، بی‌آنکه خم بر ابرو بیاورد و بدون آن که ذره‌ای از کارش پشیمان باشد، به زندگی و تلاش ادامه می‌دهد و حتی وقتی که سرزنش‌های همسر مغرورش را می‌بیند و می‌شنود:

«می‌توانستی نیروی... این هم عاقبتش! همین را می‌خواستی؟ چقدر بهت گفتم؟ جبهه‌های جنگ جای تو نیست! تو اگر می‌خواهی خدمت کنی، همین جا می‌توانی! تو مجبور نیستی بروی منطقه‌ی جنگی!؟»

اون از برادرت که جانش را گذاشت کف دستش، رفت داغ رو دل مادرت گذاشت، این هم از تو که رفتی و خودت را ناقص کردی. این سرشکستگی برای من قابل تحمل نیست.» (دفتر هنر و ادبیات، ۱۳۸۵، صص ۱۰۰، ۱۰۱).

واو حتّی آنگاه که همسری مغرور که دلش را حبّ هواهای نفسانی مملو و تباه کرده است، رهایش می‌کند و به جرم معلولیتش از او جدا می‌شود، کوچکترین خمی به ابرویش نمی‌آورد. در عوض، آهسته و بآهسته، به مردی که در نیمه راه اوها کرده و رفته است، چنین می‌گوید:

«من به این خاطر که توانستم ذره‌ای برای عقیده ام و وطنم مفید باشم، افتخار می‌کنم. تو فکر می‌کنی من از این که پام رو از دست داده‌ام، پشیمانم؟ امیر تو هویت و شخصیت واقعی انسان را در چه چیز می‌دانی؟ خودت را توی زرق و برق دنیا غرق کردی، تو خیلی چیزها را از یاد بردی امیر. تو فکر می‌کنی با تکیه بر آن چه که از دست رفتنی است، خوشبختی؟ اما من یقین دارم خوشبختم! اگر تن قفسی برای روح است، آن که روح را به تن بخشیده، راه آزادی را هم یاد داده! چه جای نگرانی و افسوس (همان، ص ۱۰۱).

و بالاخره زن قهرمان از آزمایشی که در پیش رو دارد، کامیاب و سرافراز بیرون می‌آید و در عوض همسری که در گرداب فخر و خود بینی غرق شده و حبّ دنیا وجودش را پر کرده است، او که از مهر و عطف و وفاداری بهره‌ای نبرده است و انسایت را فقط در چار چوبه‌ی لذت‌های جسمانی دنیا می‌بیند، و گمان می‌کند جسم برای او تمام هویت انسانی اوست، به کیفر ناسپاسی و بی‌وفایی اش می‌رسد و خداوند به قیمت معلولیت کامل جسمش، به او می‌فهماند که لذت‌های دنیوی زود گذر است. جسم را او بخشیده و هم اوست که از انسان باز پس می‌گیرد، پس چه بهتر که آن را ارزشمند و هدفمند ببازد، نه این چنین که دست انتقام الهی توانایی اش را از او بگیرد.

## ۲-۵- زنان چشم انتظار

داستان کوتاه دایره زنگی (حمید رضا شاه آبادی)

از کتاب مجموعه داستان دایره زنگی

خلاصه‌ی داستان

کارمندی ماجرای غیبت دیروزش را در یک نامه به ریسیس شرح می‌دهد. او که صبح زود برای رفتن به محل کارش آماده شده بود، متوجه همسایه‌ی طبقه‌ی پایینشان می‌شود که که پیرزنی تنها و سالخورده است و می‌خواهد برای دیدن پسرش به محل قرنطینه‌ی اسرا واقع در یک پادگان برود.

مرد با اصرار همسرش موافقت می‌کند پیرزن را سر راهش به پادگان مورد نظر برساند. مرد به همراه او به پادگان می‌رود. پیرزن اشتیاق عجیبی برای دیدن پسرش دارد، اما سربازانی که نگهبان پادگان هستند، به او اجازه‌ی ورود به پادگان را نمی‌دهند. پیرزن همچنان اصرار می‌کند و اصرارهای او بالاخره سربازان را کلافه می‌سازد، تا این که میان جمعیت از هوش می‌رود. عده‌ای از زنان گرد او جمع می‌شوند و قرص‌هایش را از داخل کیفش در می‌آورند و به او می‌دهند.

پیرزن آنچنان اشتیاق دیدن پسرش را دارد، که همچنان نیمه‌جان از جایش بلند می‌شود و دوباره اصرار می‌کند و عاقبت سربازان نگهبان مجبور می‌شوند با مشورت فرمانده‌شان اجازه دهند که او برای دیدن فرزندش وارد پادگان شود.

## تحلیل

مرد جوان دلش می‌خواهد احساسی را که از دیدن چنین صحنه‌ای در وجودش شکل گرفته است، به گونه‌ای بیان کند. به قول خودش برای توجیه غیبتش دو خط نامه‌ی اداری هم کافی است، اما او می‌خواهد هر طور که هست، حس و حال خود را از دیدن صحنه‌ی دیروز، برای دیگران به تصویر بکشد.

«بگذریم. نفهمیدم که این حرف‌ها را برای چه نوشتم. اصلاً شاید بعد از تمام شدن این نامه آن را پاره کنم و دور بیندازم. برای توجیه غیبت دیروز دو خط نامه‌ی خشک اداری هم کفایت می‌کند، نیازی به این همه دنگ و فنگ نیست، اما راستش می‌خواهم هر طور شده این حس را که در تمام وجودم پخش شده، خالی کنم» (شاه آبادی، ۱۳۸۰ص ۶۳).

عالیه خانم، پیرزن خمیده پشت و ناتوانی است که بعد از چهار سال انتظار، اینک تاب حتی یک لحظه دوری از جگرگوشه‌اش را ندارد. آنقدر که به قول

راوی، صورتش گل اندخته است و از خوشحالی بال در می آورد و چشم هایش برق چشم دخترهای تازه بالغ را دارد.

اما ممانعت سربازان نگهبان جلوی در پادگان، وجودش را غرق درد و التماس کرده است. پیرزن التماس می کند و التماس او آنقدر لطیف و مادرانه است که دل هر انسان با عطوفتی را می لرزاند.

«جوون! الهی قربون قد و بالات بشم، خودت مادر داری، من پیرزنو نا امید نکن، بذار برم تو، بذار پسر مو بینم» (همان، ص ۶۹).

و پیرزن آنقدر بی تابی می کند که عاقبت میان جمعیت بی حس و حال نقش زمین می شود. و این بی تابی او، شاید حکایت از درد عمیق سال‌های انتظار جانسوزش دارد، که صبح و شب چشم به در و گوش به راه داشته است. و اینک در چند قدمی فرزندش احساس می کند که دیگر توان انتظار را ندارد و دیگر تحمل حتی یک لحظه دوری را در خود نمی بیند.

«رفتم بالای سر پیرزن، چادرش از سرش افتاده بود و بالاتنه اش در روسری سرمه ای و پیراهن خاکستری گل دار، میان دست زن‌ها بود. صورتش خیس و قرمز شده بود و مدام نفس نفس می زد. زن‌ها تکانش می دادند. یکی به صورتش می زد و یکی سراغ یک لیوان آب را می گرفت» (همان، ص ۷۰).

پیرزن بدون توجه به وضعیت خودش، وقتی که به هوش می آید، نگاه ملتمش تنها یک چیز را می خواهد که برای چند لحظه جگر گوشه اش را ببیند و بالاخره سرباز می آید و برای مادر چشم انتظار نوید شادی می آورد.

«پاشو مادر، پاشو! صحبت کردیم، اجازه گرفتیم که تو یه نفر ....»

سرباز دوم لنگه ی در کوچکی را که در قاب در بزرگ پادگان جا گرفته بود، باز کرد. آن دو آرام راه افتادند. لنگ زدن پیرزن بیشتر از قبل به نظر می آمد و دو سه قدم که رفت، سکندری خورد و زن همراهش نگاهش داشت» (همان، ص ۷۲).

آنگاه راوی که غرق احساسی عجیب است، احساس می کند که دیگر امروز نمی تواند با صحنه هایی که دیده است، به کارش برسد.

«من مثل درختی که توی زمین ریشه کرده باشد، سر جایم مانده بودم و باور کنید نمی شد به ادره برگردم» (همان، ص ۷۳).

### ۳-۵- زنان تنها و سوگوار

داستان کوتاه بهار خانم (رضا قلی زاده)

از کتاب مجموعه داستان وقتی ماه طلوع می کند

#### خلاصه‌ی داستان

داستان پرفراز و نشیب زندگی پیرزنی که پس از گذراندن زندگی پراز زجر و عذاب، برای دیدن استخوان‌های باز مانده از جسد تنها پسرش، بر سر تابوت او می آید. داستان، حوادث دوران زندگی او را مرور می کند. از دست دادن پدرش و رختشویی و کار کردن مادرش در خانه‌های مردم و بالاخره ازدواجش با «قنبر»، جوان بی پولی که خود را به هر دری می زند، تا بتواند مخارج زندگی شان را تأمین کند و سه بچه‌ی بهار خانم، که همه در بچگی، در اثر بیماری از دنیا رفته اند و اینک قاسم، تنها دلخوشی اوست و پس از مرگ قنبر، او تنها تکیه گاه بهار خانم است.

او سال‌هاست که به جبهه رفته و تنها خبری که بهار خانم از او دارد، از زبان سربازی است که یک روز به خانه‌ی آن‌ها آمده و خبر مفقودالایر شدن پسرش را به او داده است و اینک پس از سال‌ها، تابوتی را که در درون آن، یک کیسه‌ی نایلونی پراز استخوان‌های خاک آلوده است، به او تحویل داده اند.

#### تحلیل

عمیق‌ترین معنای عشق را می توان در میان آن گروه از افراد جامعه مشاهده نمود که در طول زندگی شان، طعم رفاه و خوشبختی مادی را ندیده اند و بهار خانم نیز، زنی از آن دسته از انسان‌هاست، که عمرش را با فلاکت و فقر گذرانده است. مادرش برای آن که بتواند او را از دست خودخواهی‌های رفاه طلبان حفظ کند، او را به عقد قنبر، جوان فقیر، اما نجیب در آورده است.

«بچه بود که پدرش مرد و مادرش شد کلفت خانه ی اسفندیار خان. مادرش به هر جان کنندی بود، بزرگش کرد؛ تازه داشت چهارده-پانزده سالش می شد که مادر او را به قنبر داد. گویا مادرش احساس کرده بود که اسفندیار خان به دخترش نظر دارد؛ بنابراین، زود راهیش کرد خانه ی شوهر و قنبر، دیواری شد که بهار خانم در سایه ی آن پناه گرفت» (قلی زاده، ۱۳۸۵، ص ۹۰).

بهار خانم کوه صبر است. او که قبل از قاسم صاحب چهار بچه ی دیگر هم شده بود، اما همه در کودکی مریض شده و مرده بودند و تنها قاسم مانده بود و حالا قاسم، نان آور خانه شده بود.

«بهار خانم، قاسمش را هم نذر آستان باب الحوائج کرده بود. فکر می کرد تنها هدیه ای که ارزش تقدیم کردن به این آستان را دارد، همین دردانه پسرش است» (همان، ص ۹۲).

بالاخره پسر به جبهه می رود و مادر تنها، فقط دلخوشی اش انتظاری است که برای شنیدن صدای او، از تلفن خانه ی همسایه می کشد.

«بهار خانم ماند و اتاقی پر از کتاب که هر ورقش، بوی عطر پسرش را می داد. اگر همسایه ها، هوای بهار خانم را نداشتند، از غصه ی دوری پسرش دق می کرد. تنها دلخوشی اش صحبت های تلفنی گاه به گاهی بود که با پسرش در خانه ی آقا یعقوب، همسایه شان می کرد. آقا یعقوب، تلفن داشت و می دانست بهار خانم چه حال و روزی دارد...» (همان، ص ۹۴).

در آخر ناله های پیرزنی درد کشیده که تنها محصول و دسترنج زندگی اش را تقدیم وطن و اعتقادش کرده است.

«در تابوت را که برداشتند، یک کیسه ی نایلونی بود و داخل آن چند تگه استخوان خاک گرفته. پیرزن، آرام کنار تابوت نشست و سرش را گذاشت روی آن و خوابید. آخرین و بزرگترین آرزوی بهار خانم برآورده شده بود» (همان، ص ۹۷).

#### ۴-۵- زنان پرستار جانبازان

داستان کوتاه حمله (اکبر صحرایی)

از کتاب مجموعه داستان هزار و نه



### خلاصه‌ی داستان

داستان حکایت از یک روز حمله و تنش عصبی یک جانباز موجی جنگ دارد. او و همسرش برای خرید به بازار می‌روند و مرد جانباز، در هیاهوی بازار دستفروش‌ها، دچار حمله‌ی عصبی می‌شود. شدت این حمله به حدی است که مردم به تصور این که او، فوت شده است، بر روی پیکر نیمه جانش، سگه می‌ریزند. این داستان حکایت از تحمل و صبر همسری صبور و فداکار دارد که در چنین لحظاتی باید با امیدواری‌اش دوباره او را به زندگی برگرداند.

### تحلیل

یکی از نقش‌های مؤثر زنان در طول جنگ وظیفه‌ی برخی از این زنان صبور، به عنوان پرستاران جانبازان است. پرستاری از جانبازانی که در جبهه دچار امواج انفجار شده‌اند، به مراتب سخت‌تر و طاقت‌فرسا تر از سایر جانبازان است. این جانبازان علاوه بر مشکلات جسمی، دچار اختلالات شدید روانی می‌گردند که تحمل آنان در چنان شرایطی کار بسیار دشواری است و چه بسا همسر و فرزندان آنان با خطرهای جدی، از جانب آنان روبه‌رو می‌گردند.

چنین جانبازانی، در مواجهه با شلوغی و ازدحام دچار تنش‌های عصبی می‌شوند و کنترل خود را از دست می‌دهند. تحمل حرکات غیر عادی آنان که اغلب خطر آفرین می‌باشد، صبری استوار و نیرویی خدایی را می‌طلبد که انصافاً کار هر کسی نیست.

«مرد سکندری رفت و شانه‌اش خورد به عابری. "مگه مستی؟ حواست کجاست؟! "دل زن هرّی ریخت. "یا فاطمه‌ی زهرا" تعادل مرد که حفظ شد، زن نفس را تند بیرون داد» (صحرايي، ۱۳۷۹، ص ۵۶).

همسر این جانباز زنی است که راه خود را از اول خودش انتخاب کرده است. گاهی دلش از زندگی‌ای که انتخاب کرده، می‌لرزد؛ اما زود پشیمان می‌شود.

«دلوایس بچه‌های پنج وهفت ساله‌اش شد. بغض خراش انداخت تو گلویش. آخه دست خودش که نیست! ولی منم از پوست و گوشت هستم. صبر هم حدی داره» (همان، ص ۵۷).

مردی که بی‌اختیار نقش زمین گردیده و در حال و هوای دیگری سیر می‌کند و همسری که اینجا، صحنه‌های دردناک ریختن سگه‌ها را بر روی پیکر نیمه جان همسرش نظاره می‌کند. اما آن‌ها که این سگه‌ها را بر روی او می‌اندازند، هرگز از درد جانسوز چنین زنی که چندین بار در طول هفته با چنین صحنه‌های دردناکی مواجه است، خبر ندارند.

«دور تا دورش پا بود و چشم‌هایی از بالانگاهش می‌کردند...پیشنکته‌های آب، حالش آورد. بالای سرش زن زانوزده بود و لیوان آب به دست داشت. نگاه هر دو قفل شد به هم. چشم‌های زن برق زد. لبخندی کم رنگ نقش بست روی لبانش. دست برد زیر سر مرد» (همان، ص ۶۰).

## ۶- نتیجه گیری

بر طبق تقسیم‌بندی‌ای که برخی نویسندگان از دوره‌های ادبیات داستانی به عمل آورده‌اند، ادبیات داستانی دفاع مقدس را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود: دوره‌ی اول: از آغاز جنگ تا پایان آن (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷) و دوره‌ی دوم: دوران پس از جنگ (۱۳۶۷ تا کنون).

نقش زنان را در این داستان‌های کوتاه، در دو دوره‌ی ذکر شده می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

### - دوره‌ی اول از آغاز جنگ تا پایان آن

نقش زنان در این دوره که مستقیماً به صحنه‌های نبرد اختصاص دارد، به دو گونه است. دسته‌ی اول زنانی که مستقیماً در جنگ شهرها حضور داشته و دچار آسیب گردیده‌اند. آن‌ها وجود دشمن را رو در رو، یا در چند قدمی خویش احساس کرده‌اند و دسته‌ی دیگر، زنانی هستند که در کنار مردان مبارز در جبهه‌های نبرد، در لباس پزشکی یا پرستاران فداکار به امداد آنان شتافته‌اند.

- دوره‌ی دوّم از پایان جنگ تاکنون

این دوره دربرگیرنده‌ی نقش زنان در دوران پس از جنگ می‌باشد که می‌توان آن را به طبقه‌های زیر تقسیم نمود: زنان معلول و جانباز، زنان منتظر و چشم به راه، زنان سوگوار و تنها و زنان پرستار جانبازان.

با توجه به داستان‌های کوتاهی که در دوران دفاع مقدس به رشته‌ی تحریر درآمده است، زنان به صورت‌های ذکر شده، در صحنه‌های نبرد و نیز در پشت صحنه‌های نبرد نقش‌های مؤثری را ایفا نموده‌اند. همچنین، یکی از زمینه‌های حضور گسترده‌ی زنان در عرصه‌ی اجتماعی و جریان‌های انقلاب مسأله‌ی مشارکت آنان در تحولات جامعه در دوران دفاع مقدس است. بی‌گمان این از افتخارات انقلاب اسلامی است که روح شجاعت و بی‌باکی و دلاوری زینب گونه را در کالبد جامعه‌ی زنان ایرانی دمیده است.

بی‌شک، اگر مادران، همسران و خواهران و دختران شهدا و جانبازان و آزادگان سلحشور در میان ما نبودند و شاهد افتخار آن‌ها بر شهادت و شهامت عزیزانشان نبودیم، اینک به طور قطع و یقین، فرهنگ ایثار و روحیه‌ی شهادت طلبی در میان مردان، جوانان و آحاد ملت ما وجود نداشت.

**کتابنامه**

۱. آراین پور، یحیی، *از نیما تا روزگاران ما*، ج ۳، انتشارات زوآر، ۱۳۸۲.
۲. اکبری شلدره ای، فریدون، *درآمدی بر ادبیات داستانی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ۱۳۸۲.
۳. امیری خراسانی، *نامه‌ی پایداری*، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ج (۱)، ۱۳۸۴.
۴. دفتر هنر و ادبیات ایثار، *باچشم‌های شیشه‌ای*، تهران، دفتر هنر و ادبیات ایثار، ۱۳۸۵.
۵. زواریان، زهرا، *تصویر زن در ده سال داستان نویسی انقلاب اسلامی*، حوزه‌ی هنری، ۱۳۷۰.
۶. سرشار، محدرضا، *منظری از ادبیات داستانی پس از انقلاب*، انتشارات پیام آزادی، ج ۱، ۱۳۷۵.

۱۸۸ / بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدّس

۷. شاه آبادی، حمید رضا، **دایره زنگی**، تهران، فرهنگ گستر، سروش، انتشارات صداوسیما، ۱۳۸۰.
۸. صحرایی، اکبر، **هزارونه**، فارس، کنگره ی چهارده هزار سرداران شهید فارس، ۱۳۷۹.
۹. قلی زاده، رضا، **وقتی ماه طلوع می کند**، تهران، صریر، ۱۳۸۵.
۱۰. کوئن، بروس، **درآمدی بر جامعه شناسی**، ترجمه ی محسن ثلاثی، نشر فرهنگ معاصر، ج ۲۵، ۱۳۸۴.
۱۱. کیا، بیژن، **یاسر... یاسر... احمد**، شیراز، نشر رخسید، ۱۳۸۶.
۱۲. مطهری، مرتضی، **پیرامون انقلاب اسلامی**، انتشارات صدرا، ج ۸، ۱۳۷۱.
۱۳. میرعابدینی، حسن، **صدسال داستان نویسی ایران**، ج ۱ و ۲، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
۱۴. یاحقی، محمد باقر، **چون سبوی تشنه**، انتشارات جم، ج ۱، ۱۳۷۶.
۱۵. یزدان پناه قره تپه، **قواره ای برای دو نفر**، تهران، صریر، ۱۳۸۷.
۱۶. صادقی، میترا، **زنان و داستان های جنگ**، ۱۳۸۸.  
Blogta. Come/post-5.asp  
<http://mitrasadeghi>
۱۷. کوثری، مسعود، **بررسی جامعه شناختی داستان های کوتاه جنگ**، ۱۳۸۵.  
[http:// www.sajad.ir/pe/ontentext/vew/4620/375](http://www.sajad.ir/pe/ontentext/vew/4620/375)
۱۸. مرادی، غلامرضا، **تأثیر انقلاب اسلامی و جنگ بر ادبیات داستانی**، ۱۳۷۷.  
<http://www./hawezeh/magazines/mart, aspx magaxine numbered = 438lid>
۱۹. محمودی، اکبر، **نقش زنان در دفاع مقدّس**، ۱۳۸۸.  
<http://www.navideshahed.com/fa/index.px p.2 page = defaultin 8 = 35242>